

مولانا دیروز تا امروز: شرق تا غرب

«مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا غرب» اثری از فرانکلین دین لوئیس با ترجمه حسن لاهوتی چندی پیش در ایران ترجمه و منتشر شده است. این کتاب نگاهی محققانه به زندگی، آثار و اندیشه‌های عارفانه مولانا جلال‌الدین در آینه تاریخ دارد و می‌کوشد دامنه تأثیر او را بر مردمان شرق و غرب عالم، از روزگار خود مولانا تا به امروز در مراکز پژوهشی، در جمع مولویان و صوفیان و فرقه‌های گوناگون غرب، در آثار هنرمندان و بر اندیشه متفکران و شاعران و نویسندگان و حتی بر عامه مردم سراسر جهان نشان دهد. این کتاب در واقع دایرةالمعارف مولوی پژوهی است که وقایع مستند تاریخی روزگاران تولد تا درگذشت او و حتی پس از آن را نیز دربرمی‌گیرد. چهره و جلوه قدیم و جدید مولانا را در شرق و غرب به طور کامل معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که گروه‌های مختلف مردم دنیا در طی هشت قرن مولانا را به چه سیمایی دیدند و به چه سیمایی به نمایش درآوردند. لوئیس نویسنده این کتاب در دانشگاه شیکاگوی امریکا تدریس می‌کند و یکی از محققان برجسته ادب فارسی است و حسن لاهوتی مترجم کتاب نیز در طول ترجمه در تماس دائم با نویسنده بود و با اطلاعات خود، کتاب را ویراسته‌تر و تکمیل‌تر کرد. لاهوتی متولد ۱۳۲۳، از مترجمان صاحب نام در حوزه ایران‌شناسی و به خصوص آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. ترجمه او از شرح نیکلسون بر **مثنوی معنوی** جایزه کتاب سال را برد. **جان جان** اثر دیگر نیکلسون، **شکوه شمسی** اثر آنه ماری شیمل و **محمد رسول خدا** باز هم به قلم شیمل از جمله آثاری است که با ترجمه او چاپ و منتشر شده‌اند.

□ شما از چه زمانی به مولوی پژوهی گرایش یافتید و آثاری را در این حوزه ترجمه کردید؟
■ زمانی من زندگی و آثار آنه ماری شیمل را بررسی می‌کردم، بعد

رسیدم به بررسی زندگی حضرت استاد اشتیانی. باید ریشه علایقی را که در سنین جوانی یا در میانسالی در افراد دیده می‌شود، در ایام طفولیت جست‌وجو کرد. و طبیعتاً در خانواده و در محیط اجتماعی که رشد کردند و بزرگ شدند. بعد معلمان و آموزگاران که داشتند، در دوره‌های مختلف تحصیل تأثیرگذار است. من وقتی به این مسائل نگاه می‌کنم می‌بینم پس زمینه‌های بسیار قدیمی در ذهن و ضمیر تمام این بزرگان وجود دارد. من که به این بزرگان نمی‌رسم ولی به هر حال وقتی در پاسخ به سؤال شما، به زندگی گذشته‌ام برمی‌گردم، می‌بینم که علایق امروز من، علایق معنوی و روحانی امروز من، از کجا پیدا شده است؟ می‌بینم که ریشه‌هایش در همان ایام کودکی است. در زندگی خانوادگی و در زندگی آموزشی، دوران تحصیل زمینه اصلی در رویکرد من به ادبیات و فرهنگ بود. بنابراین اگر به کلیات این موضوع بپردازم و خصوصاً تر برای شما بگویم، این است که من در خانه پدری که به دنیا آمدم، در آن زمان با پدر بزرگم، با عمویم، عمه‌ام همه در یک جا زندگی می‌کردیم. این جمع، یک جمع دارای روحیه عارفانه بودند. علتش هم وجود پدر بزرگ من بود. او هم شاید از پدر و پدر و پدر بزرگ‌هایش این روحیه و علاقه را به ارث برده بود. این بود که مسبب و سرمنشأ آشنایی با جنبه عارفانه دین و طبیعتاً تجلی‌اش در ادبیات فارسی به خصوص در آثار مولانا و سعدی در حافظ و دیگران در فضای خانواده، پدر بزرگ من بود. یعنی یک فضای عارفانه را بر خانه و خانواده مسلط کرده بود. خودش هم روحیات عارفانه خاصی داشت. عموی من هم همین‌طور بود. پدر من هم گرچه سنی به کمال نکرده بود، اما با مولانا و حافظ زندگی می‌کرد. با موسیقی زندگی می‌کرد. به هر حال روحیاتی قوی داشت و معنویات در زندگی‌اش بر مادیات می‌چربید. طبیعتاً من هم که در آن خانه بزرگ می‌شدم، کم‌کم می‌فهمیدم، کلمه یعنی چه، جمله یعنی چه؟ لااقل اگر خیلی از اشعار مثنوی را نشنیده بودم، بیت آغازین مثنوی بشتوازی را بارها شنیده بودم؛ همین کافی است که این اشعار در روح و ذهن من تأثیر بگذارد. هنوز هم بعد از پنجاه سال فراموش نمی‌کنم که پدرم از



این همه شعری که می‌خواند چرا یک بیت از غزل حافظ برای همیشه در ذهن من باقی ماند. نمی‌دانم علت روانی این موضوع چیست؟ یادم می‌آید پدرم وقتی آواز می‌خواند و به شهنواز و شوریده می‌رسید و این بیت حافظ را می‌خواند:

«به رغم مدعیانی که منع عشق کنند

جمال چهره تو حجت موجه ماست»

از چهارده - پانزده سالگی این بیت از غزل حافظ در ذهن من مانده است. هر وقت یادم می‌افتد که پدرم با صدای خوش به شهنواز که می‌رسید همین بیت را تکرار می‌کرد. بعدها که بزرگ‌تر شدم و یک مقدار موسیقی را شناختم دیدم این شعر در این قالب برای شور شهنواز بسیار مناسب است.

من از همان نوجوانی در این فکر بودم که «جمال تو» در این شعر چه جمالی است که حجت موجه ماست؟ به رغم مدعیانی که منع عشق می‌کنند؟ یا تصور کنید این شعر که «بشنو از نی چون شکایت می‌کنند» این نی کیست؟ این شعر را وقتی می‌شنیدم با تداعی‌ای که از شعر مولانا در ذهن من در دوران بچگی پیدا می‌شد، عالم دیگری داشتم.

□ کتاب «مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا غرب» چندمین کتابی است که شما در حوزه مولوی پژوهی ترجمه کرده‌اید؟

■ چهارمین یا پنجمین کتابی است که من در این زمینه ترجمه و منتشر کرده‌ام. اولین کتابی که راجع به مولانا ترجمه کردم غیر از مقالاتی که ترجمه می‌کردم، کاری از خانم آنه ماری شیمیل بود به اسم شکوه شمس که انتشارات علمی و فرهنگی منتشر کرد.

□ آنه ماری شیمیل در کتاب شکوه شمس چه مسائلی را مطرح می‌کند؟

■ می‌دانید که پروفسور شیمیل علاقه خاصی به مولانا داشت. مولانا رانه تنها از دیدگاه‌های یک مرد معنوی و روحانی و اهل حق نگاه

می‌کرد، بلکه مجذوب مولانا بود، شیمیل به هر علتی که از نظر روانی باید تجزیه و تحلیل کنیم، به جایی رسیده بود که دائم روزگارش را با مولوی و افکار مولوی می‌گذراند. اگرچه کسی بر زبان نیاورد، ولی در کلماتش پیداست که عاشق مولوی بود. در همین انجمن حکمت و فلسفه در جمعی سخنرانی می‌کرد - آخرین سالی بود که به ایران آمده بود - در این سخنرانی گفت که من عاشق مولانا هستم. این است که دیدگاه شیمیل نسبت به مولوی دیدگاه یک عاشق به معشوق است. شیمیل در کتاب شکوه شمس می‌خواست سیر اندیشه مولانا را نشان بدهد. منتها نوع کاری که شیمیل می‌کند با کار بسیاری دیگر از محققان در این حوزه فرق دارد. یک قسمت از کتاب شکوه شمس جنبه تاریخی و بررسی تقویمی از زندگی مولانا و زندگی شمس دارد و سلاطینی که در آن عصر زندگی می‌کردند. قسمت عمده کتاب راجع به صور خیالی است که مولانا، چه در دیوان شمس و چه در مثنوی، حتی در فیه مافیه به کار می‌گیرد و در بسیاری از جاها از این صور خیال واحد معانی واحد، می‌دهد و در بسیاری از جاها معانی متعددی به دست می‌دهد. شیمیل همه این مسائل را با جزئی نگری بررسی کرده است.

□ آیا واقعاً همین طور است که مطرح کرده‌اید؟ آیا کاری که فرانکلین لوئیس در زمینه مولوی پژوهی انجام داده بهترین است؟ تحقیقات خانم شیمیل کجا قرار می‌گیرد؟

■ این دو با هم قابل مقایسه نیستند. نگاه خانم شیمیل یک نگاه عاشقانه است و بنابراین ادیبانه و آمیخته به عرفان. در کارهای دیگری هم که شیمیل راجع به دیگران نوشته، همین گونه است. اما کار لوئیس اصلاً عرفانی نیست. کار لوئیس تاریخی است.

□ یعنی اثری که برنارد لوئیس نوشته از منظر مولوی پژوهی بهترین کتاب است؟

■ بله. تا حالا که این گونه بوده است. شما کتابی به این تفصیل

راجع به مولانا نمی‌بینید که نوشته شده باشد. کتابی که لوئیس به اسم **مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا غرب** منتشر کرده، یکی از دانشمندان زمانی گفته بود این کتاب دایرةالمعارف مولانا است. لوئیس در این کتاب مسائلی را مطرح کرده و در نظر داشته بیان کند که هر کدام از آنها می‌تواند موضوع یک کتاب مستقل، یا لاقلاً موضوع یک رساله جداگانه باشد. لوئیس هم مسائل حول مولانا را در این کتاب جمع کرده است. فرض کنید تمام کتاب‌هایی که راجع به مولانا نوشته‌اند یا راجع به پدر مولانا بهاء ولد، در حد یک رساله است. مثلاً بهترین کتابی که مرحوم فروزانفر در شرح حال زندگی مولانا نوشته است، روی جلدش آورده **رساله در تحقیق احوال و آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی**، خود مرحوم فروزانفر اسم کارش را رساله گذاشته بود. آن کتاب هم حدود ۱۵۰ الی ۱۶۰ صفحه است. این رساله را دانشگاه تهران چاپ کرده بود. فروزانفر در این رساله حدود یک الی دو صفحه کمتر یا بیشتر راجع به بهاء ولد صحبت می‌کند. اما در کتاب لوئیس یک فصل به بهاء ولد اختصاص داده شده است؛ یا محقق ترمذی همین طور، یا شمس همین طور.

□ زمانی که فروزانفر رساله‌اش را می‌نوشت کتاب معارف بهاء‌ولد منتشر شده بود؟

بله. کتاب معارف در آن زمان منتشر شده بود. معارف را خود فروزانفر تصحیح کرده بود. البته یادم نیست که فروزانفر معارف را قبل از رساله «تحقیق در آثار و احوال مولانا جلال‌الدین محمد بلخی» تصحیح کرده بود یا بعد از آن ولی رساله معارف را تماماً خود فروزانفر تصحیح و منتشر کرده است.

□ چرا اغلب آثار کلاسیک فارسی به دست مستشرقان غربی کشف و معرفی شده‌است؟ حتی چندی پیش کتابی با عنوان «لعل بدخشان» به قلم آلیس هانسبرگر به زبان انگلیسی منتشر شد که به شکل بدیع و زیبا داستان زندگی ناصر خسرو را روایت می‌کند، این اثر را دکتر فریدون بدره‌ای به فارسی ترجمه کرده است. حالا هم کتاب مولانا... به قلم فرانکلین دین لوئیس امریکایی نوشته و منتشر می‌شود که مولانا از دیدگاه تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

■ سؤال بسیار ظریفی است. ضمن تأیید حرف‌های شما این را نه به صورت سؤال از شما می‌شنوم، بلکه به عنوان بیان یک واقعیت از زبان شما می‌شنوم. اتفاقاً تذکره اولیاء عطار را هم اولین بار نیکلسون تصحیح کرده بود و ژوکوفسکی هم اولین بار کشف‌المحجوب را تصحیح کرد.

□ البته ژوکوفسکی صد و اندی سال قبل ترانه‌های عامیانه مردم ایران را هم جمع‌آوری کرد که در سنت پترزبورگ به چاپ رسید و اخیراً در ایران تجدید چاپ شده است.

■ حالا که صحبت از مولانا است. باید بگویم **مثنوی معنوی** که شیخ بهایی درباره‌اش گفته است «هست قرآن در زبان پهلوی» باید کتاب خیلی مهمی باشد که آدمی مثل شیخ بهایی **مثنوی** را قرآن پارسی بنامد. کتابی با این اهمیت را شصت - هفتاد سال پیش نیکلسون به لندن

برده بود، تصحیح و چاپ کرده بود و برای ما فرستاد و ما در این مدت، مرتب آن را افسست کردیم، هیچ خبری از چنین اثری نداشتیم. باز هم هندی‌ها، خداپدرشان را بیامزد که در کلکته و بمبئی و لکنه‌و و حیدرآباد دکن مثنوی را به صورت چاپ سنگی منتشر کردند و در نهایت پنجاه نسخه‌اش هم به ایران آمد. علل چنین مسائلی را باید در ضعف‌های اجتماعی و فرهنگی مملکت جست‌وجو کرد. ظاهراً این ضعف‌های اجتماعی و فرهنگی از بعد از صفویه شروع شد.

ملاصدرا را نگاه کنید، ملاصدرا تمام می‌شود. یعنی کار به جایی می‌رسد که غربی‌ها خیال می‌کنند فلسفه در این رشد تمام شده است. یکی از اعتبارهای علمی ما، حضرت استاد آشتیانی، با آثارشان ثابت کردند که فلسفه به این رشد ختم نشده است. این ناشی از کاهلی ما در عرصه تولید اندیشه است.

ما ایرانی‌ها کاهلی کردیم و کاهلی ما علت هم دارد. علتش را باید در اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران جست‌وجو کرد. الان هم افرادی که در حوزه فلسفه کار می‌کنند و تحقیقات عرفانی دارند، و یا در ادبیات و در سایر رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی کار می‌کنند با چنگ و دندان با مشکلات عدیده به فعالیت خود ادامه می‌دهند. به زندگی و به معاش این افراد نگاه کنید و با یک بساز و بفروش مقایسه کنید. در آن عصر هم مشکلاتی از این دست فراوان بود که ما را از تکاپو و اندیشیدن بازداشت. زندگی اهل قلم و تحقیق را با یک سیگارفروش کنار خیابان مقایسه کنید. وقتی انسان تمام دغدغه زندگی‌اش تأمین نان شب شد از کارهای خلاقه و تحقیقاتی بازمی‌ماند. این یکی از عللی است که بر اهل قلم فشار می‌آورد. آن وقت تصحیح **مثنوی** را نیکلسون انجام می‌دهد، کتاب **مولانا...** را فرانکلین لوئیس می‌نویسد یا راجع به ناصر خسرو هانسبرگر آمریکایی تحقیق می‌کند. الان هم که این همه آثار بازاری منتشر می‌شود، علت این است که می‌خواهد در حوزه نشر هر چه زودتر به پول تبدیل شود. کسی به فکر کیفیت مطالب نیست. کار تحقیقی معنی ندارد، چون درآمد حداقلی هم ندارد. دانشگاه‌های غربی را ببینید خیلی به عقب نمی‌رویم، در همین زمان که نیکلسون در لندن داشت کار می‌کرد - نیکلسون نه ایرانی بود و نه مسلمان - یا زمانی که شیمیل در هاروارد یا در بن کار می‌کرد، او هم نه ایرانی و نه مسلمان بود. الان که چیتیک در برکلی کار می‌کند، یا دوست تازه ما فرانکلین لوئیس که در دانشگاه شیکاگو کار می‌کند، همه اینها نه مسلمان هستند و نه ایرانی، اما شرایط دانشگاه طوری است که این افراد فرصت تحقیق در راه موضوع موردعلاقه قلبی‌شان را دارند.

□ لوئیس معتقد است که امروز در زمینه مولوی پژوهی سه نوع گفت‌وگو حضور دارد. گفت‌وگو پژوهشی و دانشگاهی، گفت‌وگو عرفانی یا صوفیانه و گفت‌وگو مردم‌پسند. در این مورد چه توضیحی دارید؟

■ البته یادتان باشد که فرانکلین لوئیس این موضوع را در مورد جامعه آمریکا مطرح می‌کند. سه گفت‌وگو مورد بحث را در جامعه آمریکا مشاهده می‌کند.

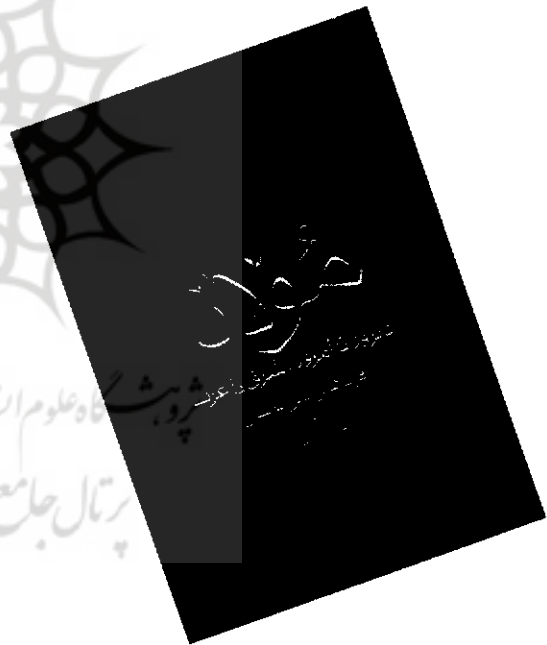
□ فکر نمی‌کنید، به نوعی همین سه نوع گفت‌وگو در جامعه

ایران هم جریان داشته باشد؟

■ چرا؟ طبیعی است که در جامعه ما هم همین طور است. منتها آن قسمت دوم، یعنی گفتمان عرفانی خوشبختانه، هنوز صدمه اش را به فرهنگ کشور ما نزده است. ولی در اروپا دارد می‌زند، در آمریکا هم همین طور. منظور از گفتمان دانشگاهی همین آثاری است که براساس طرح‌ها و معیارهای دانشگاهی تألیف می‌شوند. مثل تصحیح نیکلسون، شرح و ترجمه اش، کاری که مثلاً فرانکلین لوئیس کرده یا کاری که خانم شیمل کرده است. پس یک گفتمان پیرامون مولانا، در حوزه دانشگاهی و در حوزه علم مطرح می‌شود و همه چیز بر مبنای تحقیقات علمی به نتیجه می‌رسد. در مورد گفتمان عامه مردم که لوئیس صحبت کرده منظورش کتاب‌ها و آثاری است که به خصوص در آمریکای امروز رواج بسیار پیدا کرده و نوعاً به اسم «رومی» مطرح می‌شود. البته جای تأسف است که نمی‌نویسند بلخی یا ایرانی. کتاب‌های رومی که جزو کتاب‌های روز آمریکاست و به عنوان کتاب‌های پر فروش و برگزیده سال در آمریکاست، نوعاً سردمدار آنها آقای دکتر کالمن بارکس است. در کنار ایشان شخص دیگری است به نام دکتر دپیک چوپرا.

می‌کرد. حالا که بازنشسته شده، در این خط افتاده و راجع به رومی کتاب می‌نویسد. بلای او را متوجه مولانا کرده است.

یک دوست ایرانی هست به اسم جواد معین که ایشان هم بازنشسته است و سال‌ها در دانشگاه‌های آمریکا زبان‌شناسی تدریس می‌کرد و در کارش هم خیلی موفق بود. کالمن بارکس فارسی نمی‌داند، اسلام را هم که نمی‌شناسد، عرفان هم که نمی‌داند، ایشان یا ترجمه‌های نیکلسون یا ترجمه‌های آبربی و یا اینکه آقای معین هموطن خودمان از دیوان شمس و یا از مثنوی مولانا اشعاری را می‌خواند و به انگلیسی ترجمه می‌کند و تحویل آقای بارکس می‌دهد. بارکس هم این ترجمه‌ها را می‌خواند، هرچه از این ترجمه‌ها درک می‌کند، تبدیل به شعری در زبان انگلیسی می‌کند. وقتی شما نوشته‌های بارکس را می‌خوانید می‌بینید که شعر انگلیسی است؛ زیبا هم هست؛ و برای قشر متوسط و عامه مردم جذاب می‌شود. خطری که متوجه فرهنگ ما است. چون در ایران هم آثارش ترجمه می‌شود، مثل آثار دپیک چوپرا که ترجمه شده‌اند. خطر این شعرها این است که آمریکایی هستند و ممکن است از شعر مولانا هم الهام گرفته باشند؛ ولی عوامل فرهنگی ما، فرهنگ ایرانی و اسلامی و فرهنگ عرفانی ما، در این آثار وجود ندارد. برعکس این اشعار، ماهیت آمریکایی پیدا کرده‌اند. تصور کنید مولانا یک شخصیت آمریکایی است که فرهنگ ایرانی و عرفانی و فرهنگ اسلامی در آثارش دیده نمی‌شود. هیچ دینی هم ندارد. این آن مولای رومی است که به عامه مردم آمریکا معرفی می‌شود. این مولانا، مولانای تجارتنی است. افرادی مثل کالمن بارکس و چوپرا و رابرت بلای در آمریکا به اسم رومی تور می‌گذارند و برنامه سخنرانی ترتیب می‌دهند و شعر می‌خوانند. جالب است بدانید موسیقی‌ای که در این گونه مراسم اجرا می‌کنند با سازهای هندی، یا سازهای آمریکایی است. از موسیقی عارفانه ایرانی خبری نیست.



□ این گفتمان در آمریکا، به گفتمان عرفانی مشهور است؟

■ بله. این گفتمان عرفانی است. گفتمان عرفانی هم دو جنبه دارد: یک جنبه اش را می‌توان تحمل کرد و امیدوارم که به جاهای خوب برسد. یک جنبه اش هم مخرب و مضر است. آن جنبه‌ای که می‌توان به آن دل بست و امیدوار بود، تشکیل خانقاه‌های مولانا در آمریکاست. در اروپا چنین خانقاه‌هایی سراغ ندارم. در کانادا هم هست. آخرین نواده مولانا که اگر اشتباه نکنم اسمش فرخ خمدن چلبی است و امروز که به شکل مولویان است، خانقاه‌هایی در آمریکا دایر کرده و افرادی را به نام شیخ مولویه انتخاب کرده که آمریکایی‌اند. مثلاً در آمریکا فردی به اسم کبیر هلمینسکی است. این مرد شیخ مولویه است و فعالیت‌های عرفانی دارد و بر مذاق مولانا، انتشارات دارد. مراسم سماع دارد و جلسات قرآن می‌گذارد. خانم همین آقای کبیر که اسمش کبیره است، برای زنان جلسه می‌گذارد. از این بابت، کارهای اینها جای امیدواری دارد. اما آن جریان که مخرب است، افرادی هستند مثل ادریس شاه و باقیمانده‌های او در اروپا که اینها هم مولوی را نمی‌شناسند و هم با اسلام و مسیحیت کاری ندارند. یک تصویری از مشرب مولانا و اثر مکتب مولانا از تصوف ایرانی و بودایی و هندی در ذهن خود دارند که التقاطی است و همان را هم تبلیغ می‌کنند که خیلی خطرناک است.

□ کتاب‌های ایشان هم در ایران ترجمه و منتشر می‌شود.

■ بله، فراوان هم ترجمه می‌شود و فراوان هم خواننده دارد. این جریان واقعاً خطرناک است. رابرت بلای هم دست به این کارها می‌زند. یعنی نخستین کسی که کالمن بارکس را وارد این معرکه کرد رابرت بلای بود. شاعر بزرگی است، این را هم بگویم که کالمن بارکس شاعر است، شاعر متوسطی هم هست. دکترای ادبیات انگلیسی دارد. چوپرا دکترای پزشکی دارد. اصلاً با ادبیات فارسی آشنایی نداشت. عرفان اسلامی را نمی‌شناخت. آقای بارکس رساله دکترایش را راجع به کنراد نوشت. سی سال هم در دانشگاه‌های آمریکا ادبیات انگلیسی تدریس

□ من منکر ضرر این جریان که لوئیس تحت عنوان **گفتان مردم پسند مطرح می کند**، نیستیم. اما مولوی زمانی در آمریکا رواج یافت که توسط همین جریان مطرح شد و خواننده‌ای مشهور اشعارش را به شکل ترانه اجرا کرد. همین وجه تجارتي قضیه منجر به گسترش نفوذ مولانا در میان عامه مردم آمریکا شد.

■ دقیقاً همین طور است. اما اینکه با این آثار عامه مردم به شناخت مولانا برسند، من شک دارم. اینکه عامه به این تشخیص دست پیدا کند که کدام، آثار واقعی مولانا است و کدام آثار تحریفی است، کاری بس مشکل است. رسیدن به این تشخیص، دانش لازم دارد. عامه مردم آمریکا التزام ندادند که به چنین دانشی برسند. علت اینکه این دسته از آثار در آمریکا بر سر زبان‌ها می‌افتد و مشتری فراوانی پیدا می‌کند، یک بحث دیگر است. یک وقت نیاز جامعه فراصنعتی آمریکا می‌تولد که مردم به معنویات پناه ببرند. جامعه فراصنعتی آمریکا امروز از معنویت دور شده است و مردم برای اینکه به آرامش برسند، به سراغ معنویت می‌روند. منتها این معنویت را در کجا پیدا می‌کنند؟ در آواز خواننده‌ای مشهور پیدا می‌کنند، در شعر کالمن بارکس پیدا می‌کنند. برای اینکه اینها توانستند مطابق ذائقه مردم آمریکا خوراک مناسبی فراهم کنند و مطابق سلیقه آنها حرف بزنند و شعر تولید کنند. ولی تصور من این است که شعری که خواننده مشهور آنها می‌خواند و با آهنگ جاز یا راک آمریکایی همراهی می‌شود، اصلاً تبلیغ فرهنگ ما نیست. ما مولانا را ایرانی می‌دانیم چطور می‌شود یک ایرانی با موسیقی غربی معرفی شود. این تناقض چگونه قابل توجیه است؟ پس آن رومی که در آمریکا معرفی می‌شود، مولانا نیست؛ دیگری است.

این امر به فرهنگ ما ایرانیان ضربه می‌زند. مولانایی که می‌شناسیم با مولانایی که در بین عامه مردم آمریکا تبلیغ می‌شود، فرق دارد و نتیجه کار به آنجا ختم می‌شود که لوئیس صریحاً در یکی از مجلات نوشته است. لوئیس نوشته که محققان رشته‌های همجنس‌بازی در آمریکا صریح و قاطع می‌نویسند که رابطه شمس و مولانا جز رابطه همسکسوتل چیز دیگری نبوده است. وقتی این گونه آثار تحریف شده به اسم مولانا منتشر می‌شود، این افکار و اندیشه در میان مردم آمریکا به وجود می‌آید و تبعاتش این است.

□ **مولوی پژوهی از چه زمانی و با چه کسانی شروع شده است؟**

■ اولین سیاحتی که به ترکیه رفتند، و اولین ارتباط‌هایی که دولت عثمانی با اروپا برقرار کرد. یعنی افرادی که رفتند به آنجا که دیپلمات باشند، اینها ساعت‌های فراغت خود را اگر افراد اهل ادب بودند صرف جمع‌آوری نسخ خطی می‌کردند و به کار پژوهش در آثار ادبی می‌پرداختند. عده‌ای هم سماع مولویان را یاد می‌گرفتند. می‌دانید که خانقاه‌های متعددی در ترکیه دایر بود غیر از مولویه سایر فرق هم در آنجا صوفی‌خانه داشتند و مراسم خودشان را برپا می‌کردند. مراسم سماع داشتند که مخصوص خودشان بود. بنابراین اروپاییانی که سیاح بودند به این خانقاه‌ها می‌رفتند و وقتی پیش مولویان می‌رفتند نظم و ترتیب و ادب و مخصوصاً نوع جهان‌بینی مولانا را که در پیروانش ساری و جاری

بود، می‌دیدند و جذب می‌شدند. شاید بعضی از فرق نمی‌پذیرفتند که یک زن به تماشای مراسم آنها بنشیند. ولی مولویه این را تحمل می‌کرد. نه اینکه تحمل می‌کرد بلکه احترام می‌کرد. بنابراین از طریق سماع مولویان هم توریست‌های اروپایی و آمریکایی جذب مولویه شدند و آثارشان را نوشتند و بردند در فرانسه و آلمان رواج دادند. اگر بخواهیم آغاز مولوی‌پژوهی را نشان بدهیم، از همین مقطع شروع می‌شود که حدود ۲۰۰ سال پیش بوده است.

□ **شما در حوزه مولوی پژوهی مطالعات زیادی دارید. آن چه کتاب فرانکلین لوئیس را از دیگر آثار مشابه متمایز می‌کند، چیست؟**

■ ببینید، آنچه این کتاب را از دیگر آثار متمایز می‌کند، وسعت اطلاعاتی است که لوئیس به آن رسیده و در این کتاب آورده است. فرض کنید وقتی لوئیس راجع به بهاء‌ولد، یا راجع به محقق ترمذی یا شمس حرف می‌زند، با یک صفحه و نیم مطالب را فراهم نمی‌کند. و از منظرهای گوناگون هم به موضوعات و مسائل می‌پردازد. یعنی نگاه تک بعدی ندارد. یکی از فصول کتاب که راجع به شمس است و فصل مفصلی هم هست، اکثر مطالب آن مبتنی است بر تحقیقات آقای دکتر محمدعلی موحد در مورد شمس که به صورت کتاب منتشر کرده بود. البته لوئیس از منابع دیگر هم اطلاعات فراوانی راجع به شمس جمع‌آوری کرده بود. این را برای این می‌گویم که باید افتخار کنیم افرادی مثل محمدعلی موحد را داریم که در معرفی و شناخت شمس کتاب جامع و کاملی نوشته است که مورد توجه محققان دیگر قرار می‌گیرد و به عنوان منبع تحقیق خود به آن استناد می‌کنند. ای کاش از چنین افرادی ده‌ها و صدها نفر داشتیم. زمانی که کتاب **محمدرَسُولِ اللَّهِ** نوشته آنه ماری شیمل را ترجمه می‌کردم، می‌دیدم اغلب آثاری که شیمل در نوشتن این کتاب از آنها استفاده کرده، مربوط به نویسندگان اهل تسنن است. آن هم از نویسندگان آفریقایی، مثلاً از قاضی ایاز است. آثاری در این زمینه به قلم اهل تشیع نداریم، اگر هم باشد بسیار اندک است. چرا؟ برای اینکه در زمینه زندگی حضرت رسول به اندازه آنها کار نکرده‌ایم.

نتیجه این می‌شود که آنچه محققان می‌نویسند، اساس و مبنای نوشته‌هایشان، آثار دانشمندان غیر ایرانی باشد، حتی اگر راجع به ایران و اسلام بخواهند بنویسند.

□ **تحقیقاتی که راجع به مولانا در ترکیه شده و می‌شود، چه وضعی دارند؟ مثلاً کارهایی که گولپینارلی انجام داده بود.**

■ آثار گولپینارلی را دکتر توفیق سبحانی ترجمه کرده‌اند و من هم در خیلی از موارد از ترجمه‌های ایشان استفاده کرده‌ام. لوئیس هم در همین کتاب از آثار گولپینارلی استفاده زیادی کرد. مخصوصاً از کتاب **مولویه پس از مولانا** خیلی استفاده کرد. مرحوم گولپینارلی از چند جهت قابل تأمل است: یکی اینکه از کودکی با مولویه زندگی می‌کرده و تعلق خاطر عجیبی به مولویان داشت. از طرفی از پدر و پدربزرگ‌هایش هم چیزهایی شنیده که توانسته این اطلاعات را به صورت مکتوب برای ما به یادگار بگذارد. حرف‌هایی را که گولپینارلی از بعد تاریخی زده شاید

در هیچ کتابی نتوان یافت . یعنی تمام حرف‌های گولپینارلی از دیدگاه تاریخی باید سند بشود . این برای ما سند هم هست . اهمیت گولپینارلی از یک نظر به این خاطر است . از جهت دیگر ، دانش گولپینارلی است که اهمیت دارد ، دانش مثنوی‌شناسی او ، که انسان محققى بوده است .

□ **سوالی که همیشه ذهن مرا مشغول می‌کند ، این است که مولانا در مثنوی واژگانی را به کار می‌گیرد که امروز به لحاظ اخلاقی هیچ شاعر و نویسنده‌ای به کار نمی‌گیرد . اگر هم کسی در آثارش به کار بگیرد سرزنش می‌شود و اجازه چاپ نمی‌دهند .** ■ می‌دانید که مولانا آدم بیهوده‌گویی نیست . تمام مسائلی را که در مثنوی مطرح می‌کند باید از دیدگاه‌های مختلف تأویل و تفسیر بشوند . همین سوالی که مطرح کنید اوج هنرنمایی مولانا است . استفاده از لغاتی که نه تنها شعری نیستند ، بلکه مستهجن هم هستند . این کلمات را نمی‌شود در جمع به زبان آورد ، ولی چون مولانا در شعر آنها را به کار برده ، می‌توانید خیلی راحت برای دیگران بخواهید . در شعر مولانا مثلاً کلو ، چغندر و زردک می‌آید ، حتی در غزلیاتش ، در غزل‌های



فرانکلین - لوتیس

■ اگر نگوئید لاهوتی خودخواه است ، من کارهایی را که ترجمه کرده‌ام خیلی می‌پسندم . چون من این آثار را براساس هوا و هوس ترجمه نکرده‌ام ، بلکه هر کتابی از یک جنبه خاص مورد توجهم قرار گرفت و ترجمه‌اش کردم . مثلاً کتاب «مولانا» نوشته لوتیس از جنبه تاریخی مد نظر بود . و دیگر از جنبه کتابشناسی . اتفاقاً یکی از جنبه‌های قوی کار لوتیس در تألیف کتاب **مولانا ، دیروز تا امروز ، شرق تا غرب** بخش کتابشناسی مولانا است . کتابشناسی تحلیلی مفصلی در کتاب لوتیس هست که در هیچ جایی نمی‌توان آن را پیدا کرد . از دیگر کتاب‌های برتر در این حوزه ، کتاب **شرح نیکلسون** است . شرح نیکلسون یکی از بهترین کتاب‌هایی است که خارجی‌ها نوشته‌اند . چون خودم روی این کتاب‌ها کار کردم و عمق این آثار را می‌بینم می‌گویم . از جنبه ذوقی و پژوهشی اگر بخواهیم از کتابی اسم ببریم به **شکوه شمس** شیمل می‌رسیم . اما از دیگر کتاب‌ها در این حوزه کتاب **مقالات شمس** دکتر محمدعلی موحد قابل اعتنا است . واقعاً کتاب ارزنده‌ای است . کتاب‌های مرحوم فروزانفر هم هست . مخصوصاً شرح فروزانفر از مثنوی که بعدها دکتر شهیدی آن را ادامه دادند . از کتاب‌های دکتر زرین کوب **پله پله تاملات خدا** شرح حالی شیرین و خواندنی از مولانا است که برای عامه مردم نوشته‌اند ، چون برای این قشر در این زمینه کتاب خیلی کم وجود دارد . کاش در اول صحبت راجع به آثاری که در مورد مولانا وجود دارد ، می‌گفتیم ، چون این آثار را باید طبقه‌بندی کرد .

□ **به نظر شما اگر آن ملاقات مشهور بین مولانا و شمس پیش نمی‌آمد چه می‌شد؟**

■ **اولاً قرار نبود این دو همدیگر را نبینند . یعنی در لوح محفوظ نوشته شده بود که این دیدار اتفاق بیفتد که افتاد .**

اما من تصور می‌کنم اگر مولانا و شمس همدیگر را نمی‌دیدند ، یا مؤانستی بین این دو به وجود نمی‌آمد و ارتباط روحانی و معنوی بین ایشان برقرار نمی‌شد - در شرایط ثابت حرف می‌زنیم - ممکن بود شخصیتی به اسم شمس در تاریخ ادبیات و فرهنگ ما وجود نمی‌داشت . شمس معروفیتی نداشت و مقالات شمس مطرح نبود . اما مولانا وجود داشت ولی مولانایی بود که فقیه بود و فتوا می‌داد و شاید ما حالا به جای **مثنوی و دیوان شمس** مجموعه فتاوی ایشان را چاپ می‌کردیم و می‌خواندیم .

□ **فکر می‌کنید کدام شخصیت بیشترین تأثیر را در ذهن و زبان مولانا داشت؟**

■ قبل از همه باید به پدرش اشاره کنم و محیط خانواده و دوران کودکی‌اش که در خراسان گذشت . همان گونه که لوتیس هم در این کتاب نوشته است ، این طور نبود که مولانا تصوف و عرفان را با پیدا شدن شمس بشناسد ، نه از خراسان می‌شناخت . تصوف مولانا تصوف خراسان است . حتی سماع را هم در آنجا دیده بود . چه بسا همان طور که لوتیس هم نوشته مادرش به او سماع را یاد داده بود . بعد هم برهان الدین محقق در تکمیل مولانا به علم‌آموزی و توجه به دنیای معنا نقش به‌سزایی داشت . اگر تعلیمات پدر و برهان الدین نمی‌بود ، آتش شمس هم در وجود مولانا نمی‌گرفت .

□ **اگر بخواهید چند کتاب برتر در حوزه مولوی پژوهی معرفی**

کنید ، از کدام کتاب‌ها اسم می‌برید؟